

خلاصه

شاهنامه فردوسی

۱۰۰۱

حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی

(ذکاء الملک)

که وزارت معارف

در موقع جشن هزار ساله ولادت فردوسی

بطلب آن اهتمام نموده است

طهران ۱۳۱۳

مطبعة مجلس

بنام اینزد مهربان

ایشان هیچگاه از فردوسی غافل و با شاهنامه بیگانه نبوده ام، ولیکن بیش از بیست سال قبل مناسباتی پیش آمد که شاهنامه را از آغاز تا انجام در ظرف مدت بالنسبه قلیلی مرتباً خواندم تأثیری که این قرائت کلی آن کتاب در خاطر من بخشید فوق العاده بود. گذشته از تمتع ولذتی که از حسن بیان فردوسی می بردم احوال مختلف پیش میآمد که گاهی شاد میشدم و زمانی غم روی میآورد وقتی غضب دست میداد و با رأفت و محبت غلبه میکرد و روی هم رفته عظمت و ابهت دولت و همت و غیرت ملت و بزرگان ایران باستان و بلندی مقام ایشان در خاطر جلوه گر میشد و حالتی میرفت و گیرندگی از آن داستانها دیده میشد که از وصف آن عاجزم. از آن زمان معتقد شدم که خواندن تمام شاهنامه بر هر ایرانی واجب است و آرزومند گردیدم که بتوانم این کیفیت را بر ابناء وطن معلوم سازم و بقدر قوه در این راه کوشیدم ولیکن بزودی باین نکته برخورددم که طول و تفصیل شاهنامه برای اکثر مردم مانع است که آنرا تماماً و مرتباً بخوانند اولاً سنگین قیمت است و همه کس استطاعت خریداری آنرا ندارد، ثانیاً داستان دراز است و کمتر کسی حوصله و مجال خواندن آنرا می یابد. پس در صدد برآمدم که خلاصه از شاهنامه ترتیب دهم که آن هر دو مانع مرتفع شود گرفتاری بمشاغل رسمی نگذاشت که این مقصود بزودی حاصل گردد و تأخیر بسیار در آن رفت. اتفاقاً اتمام آن مقارن شد با وقتیکه گفتگوی

جشن هزار ساله ولادت فردوسی بمیان آمد و مقتضی گردید که نشر این خلاصه شاهنامه هم یکی از هدایائی باشد که نشر روان تابناک آن بزرگوار میشود و وزارت جلیله معارف اقدام بطبع آنرا مناسب دید. اینک توضیحاً توجه میدهم که این خلاصه را میتوان بمنزله يك دوره تمام شاهنامه قرار داد چه رشته تاریخی مطالب بهم پیوسته است و از اینجهت نقصانی در کتاب نیست؛ از اشعار ممتاز شاهنامه هم هیچ فردی ترك نشده و خوانندگان میتوانند مطمئن باشند که اگر این کتاب را مرتباً از آغاز تا انجام بخوانند در حالیکه کمتر از نصف شاهنامه است مثل آنست که خود شاهنامه را خوانده باشند؛ زیرا که ترك نشده است الا بعضی از داستانها که نه از جهت اتصال رشته تاریخی لازم بوده و نه از حیث شیرینی و دلنشینی اهمیتی داشته است؛ و از اشعار هم آنچه حذف شده ایبائی است که جهت امتیاز خاصی نداشته و ترك آنها بمعنی مطالب و داستانها خللی وارد نمیاورده است.

البته اگر مقید نبودم باینکه رشته مطالب بهم متصل باشد و روی هم رفته نقصانی در تسلسل داستان روی ندهد این خلاصه را از اینهم مختصرتر میتوانستم بکنم؛ ولیکن چون دریغ داشتم از اینکه هیچ فردی از اشعار ممتاز و برجسته فردوسی ترك شود بسا میشد که برای نگاهداشتن يك بیت یا قطعه كوچك مجبور میشدم چندین بیت بی اهمیت را هم نگاه بدارم. معیناً گمان میکنم این کتاب با آنکه تمام مزایای شاهنامه را دارد و خوانندش تأثیرات روحی و فکری و اخلاقی و لذت شعری و ادبی شاهنامه را کاملاً میبخشد بهیچوجه از جهت طول کلام کسالت و ملالت نخواهد

آورد. از آنطرف امیدوارم که این خلاصه قائم مقام شاهنامه اصلی نشود و آنرا متروک نسازد، و اینجانب مدت مدیدی با احتیاط اینکه مبادا نتیجه چنین شود از نشر این خلاصه احتراز داشتم، و بطبع آن راضی نشدم مگر باین ملاحظه که هم اکنون شاهنامه در واقع متروک گردیده است و نشر این کتاب مهجوری آنرا مزید نخواهد کرد و شاید که سبب مرغوبی آن شود، چه گمان میکنم از خواندن این خلاصه ذوق و شوق مطالعه شاهنامه تمام در خاطر ابناء وطن بیشتر گردد و شك نیست که با همه مزایایی که برای این خلاصه شمردم خواندن شاهنامه تمام اثر دیگر می بخشد و نتایج دیگر دارد که از آن غافل نباید بود.

برای آنکه اهمیت کتاب شاهنامه و مزایای آن بر کسانی که توجه بآن ننموده یا قادر بر تشخیص آن نبوده اند معلوم باشد مقاله مختصری را که در تحقیق از خصایص شاهنامه و احوال فردوسی برای کتاب جشن نامه آن حکیم سخن پرور بصورت مراسله نوشته ام در دنبال این مقدمه قرار دادم تا برای خوانندگان شاهنامه مفتاح و راهنمایی جهت توجه بخصوصیات آن بشود. تحقیق در چگونگی شاهنامه و داستانهای و مزایای شعری و حکمتی و اخلاقی آن و مقایسه فردوسی با سایر سخن سرایان ایران و خارج از ایران و تشخیص مقام و حیثیت شاهنامه و گوینده آن میان سایر منظومه ها و گویندگان آنها و نقادی در این ابواب البته در مقدمه مختصری چنانکه اینجانب نگاشته ام نمیکنجد، و همانقسم که در آخر آن مقدمه اشاره کرده ام بعدها که اهمیت شاهنامه بدرستی بر مردم این مملکت معلوم شد مسائل

مزبور را موضوع بحث و فحص قرار خواهند داد و رسائل و کتب در
آنیاب خواهند پرداخت و برای اینجانب با کثرت مشغله و قلت بضاعت
میسر نبود که باین تحقیقات کاملاً پردازم و فقط خواستم غافلین را تنبیهی
کرده و از این نوع تحقیقات سر رشته بدست داده باشم.

برای آنکه همه گونه تسهیل جهت خوانندگان شده باشد هر شعری
که فهم آن قدری مشکل بود در حاشیه توضیح کرده و فهرستی از الفاظ
فارسی غیر مانوس که در این خلاصه دیده میشود با معنی آنها ترتیب داده
بآخر کتاب ملحق ساخته ام.

اسفندماه ۱۳۱۲

محمد علی فروغی

گرامی دوست مهربانم میخواهی بدانی احساسات من نسبت
 بشاهنامه چیست و درباره فردوسی چه عقیده دارم؟ اگر بجواب مختصر
 مفیدقانعی اینست که شاهنامه عاشقم و فردوسی را ارادتمند صادق، اگر
 باین مختصر قناعت نداری، گواه عاشق صادق در آستین باشد، در تأیید
 اظهارات خویش باندازه خود شاهنامه میتوانم سخن را دراز کنم و دلیل
 و برهان بیاورم. اما اندیشه بخاطر راه مده که چنین قصدی ندارم و در
 ایجاز کلام تا آنجا که مغل نشود خواهم کوشید.

شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیت هم از جهت کیفیت بزرگترین
 اثر ادبیات و نظم فارسی است، بلکه میتوان گفت یکی از شاهکارهای ادبی
 جهان است، و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی‌زدم و از اینکه سخنانم
 گزافه نماید احتراز نداشتم می‌گفتم شاهنامه معظمترین یادگار ادبی نوع
 بشر است. اما می‌ترسم بر من خرده بگیرند که چون قادر بر ادراک دقیق
 و لطایف آثار ادبی همه قبایل و امم قدیم و جدید نیستی حق چنین ادعائی
 نداری، بنا برین ازین مرحله می‌گذرم، و نیز برای اینکه روح مولانا
 جلال الدین و شیخ سعدی و خواجه حافظ را هم گله مند نکرده باشم
 تصدیق میکنم که اگر بخواهیم انصاف بدهیم و تحقیق را تمام نمائیم باید
 این سه بزرگوار را هم پهلوئی فردوسی بگذاریم و ایشان را ارکان اربعه

زبان و ادبیات فارسی و عناصر چهارگانه تربیت و ملیت قوم ایرانی بخوانیم، و چون میخواهم این رساله پر دراز نشود فعلاً از عشق‌بازی بامثنوی مولوی و کلیات سعدی و غزلیات خواجه حافظ خود داری میکنم و تنها بذکر موجبات ارادت خود بفردوسی طوسی میپردازم که موضوع بحث ماهمین است، گذشته از اینکه فردوسی زماناً از آن سه نفر پیش و لااقل فضیلت تقدّم بر ایشان را داراست.

نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ما دارد احیا و ابقای تاریخ ملی ماست. هر چند جمع آوری این تاریخ را فردوسی نکرده و عمل او تنها این بوده است که کتابی را که پیش از او فراهم آمده بود بنظم آورده است ولیکن همین فقره کافیت که او را زنده کننده آثار گذشته ایرانیان بشمار آورد چنانکه خود او این نکته را متوجه بوده و فرموده است: «عجم زنده کردم بدین پارسی» و پس از شماره اسامی بزرگانی که نام آنها را ثبت جریده روزگار ساخته می گوید:

«چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم بنام»

فوق سلیم و هوش سرشار تو تصدیق خواهد کرد که اگر فردوسی شاهنامه را نظم نکرده بود احتمال قوی می‌رود که این روایات را هم سیل حوادث عظیم بی دریبی که بر مملکت ستم‌دیده ما روی آورده است برده و آن دفتر را شسته بود، چنانکه بسیاری از کتب فارسی و عربی را از میان برده و یادگارهای بسیار از نیاکان ما را مفقود ساخته است، و فرضاً

که مفقود هم نمیشد بحالت تاریخ بلعمی (ترجمه و تلخیص تاریخ محمد بن جریر طبری) و نظایر آن در میآمد که از صد هزار نفر يك نفر آنها را نخوانده بلکه ندیده است ، و شکی نیست در اینکه اگر سخن دلنشین فردوسی و اشعار آبدار او نبود وسیله ابقای تاریخ ایران همانا منحصر بکتاب امثال هسودی و حمزة بن حسن و ابوریحان میبود که همه بزبان عرب نوشته شده و اکثریت عظیم ایرانیها از فهم آن عاجزند ، و چون آن کتب لطف و زیبایی آثار ادبی را ندارد عربی خوانها هم آنها را کمتر میخوانند و در هر صورت رسوخ و نفوذی که روایات مزبور بواسطه اشعار فردوسی در اذهان ایرانیان نموده و تأثیراتی که بخشیده نمی نمود و نمی بخشید ، چه البته میدانی که شاهنامه فردوسی از بدو امر در نزد فارسی زبانان چنان دلچسب واقع شده که عموماً فریفته آن گردیده اند . هر کس خواندن میتواند شاهنامه میخواند و کسی که خواندن نمیدانست در مجالس شاهنامه خوانی برای شنیدن و تمتع یافتن از آن حاضر میشد . کمتر ایرانی بود که آن داستانها را نداند و اشعار شاهنامه را از بر نخواند و رجال احیا شده فردوسی را نشناسد ، و اگر این اوقات ازین قبیل مجالس نمی بینی . و روایت آن اشعار را کمتر میشنوی از آنست که شاید و بدبختیهای عصر اخیر محور زندگانی ما را بکلی منحرف ساخته و بقول معروف چرخ ما را چنبر کرده بود ، و مساعی که این ایام برای تجلیل فردوسی و تجدید عهد شاهنامه بکار میبریم برای آنست که آن روزگار گذشته را بر گردانیم ، و بعقیده من وظیفه هر ایرانی است که اولاً خود با شاهنامه مأنوس شود .

ثانیاً ابناء وطن را میخوانست این کتاب ترغیب نماید و اسباب آزار فراهم آورد. مختصر ' فردوسی قباله و سند نجابت ملت ایران را تنظیم فرموده ' و همین کلمه مرا بی نیاز میکند از اینکه در توضیح مطلب و پافشاری در اثبات مقام فردوسی ازین جهت بطول کلام بپردازم .

پیش از آنکه بر سر نکات دیگر برویم بی موقع نمیدانم که جواب اعتراضی را که ممکنست بخاطرت خطور کند بدهم ' و آن اینست : غالب روایاتی که فردوسی در شاهنامه نقل کرده یا بالتمام عاری از حقیقت است یا مشوب بافسانه میباشد و درین صورت چگونه میتواند سند تاریخ ما محسوب شود ؟

دوست عزیز غافل نبایدشد ازاینکه مقصود از تاریخ چیست و فواید آن کدام است . البته در هر رشته از تحقیقات و معلومات حقیقت باید وجهه و مقصود باشد و خلاف حقیقت مایه گمراهی است . اما درین مورد مخصوص که موضوع بحث ماست مطابق واقع بودن یا نبودن قضایا منظور نظر نیست . همه اقوام و ملل متمدن مبادی تاریخشان مجهول و آمیخته بافسانه است و هر اندازه سابقه ورودشان بتمدن قدیمتر باشد این کیفیت در نزد آنها قویتر است . زیرا که در ازمنه باستانی تحریر و تدوین کتب و رسائل شایع و رایج نبود ' و وقایع و سوانحی که بر مردم وارد میشد فقط در حافظه اشخاص نقش میگرفت و سینه بسینه از اسلاف باخلاف میرسید و ضعف حافظه یا قوت نخیل و غیرت و تعصب اشخاص . وقایع و قضایا را در ضمن انتقال روایات از متقدمین بمتأخرین متبدل

میساخت و کم کم بصورت افسانه در می آورد. خاصه اینکه طبایع مردم عموماً بر اینست که درباره اشخاص یا اموری که در ذهن ایشان تأثیر عمیق می بخشد افسانه سرائی می کنند، و بسا که بحقیقت آن افسانه ها معتقد و نسبت بآنها متعصب میشوند. حاصل اینکه تاریخ باستانی کلیه اقوام و ملل بالضروره افسانه مانند است، و این فقره اگر در نظر مورخ محقق مایه تأسف باشد از جهت تأثیرات اجتماعی و تنابجی که بر آن مترتب میشود بی ضرر بلکه مفید است. چه هر قومی برای اینکه میان افراد و دسته های مختلف او اتفاق و اتحاد و همدردی و تعاون موجود باشد جهت جامعه و مایه الاشتراك لازم دارد، و بهترین جهت جامعه در میان اقوام و ملل اشتراك در یادگارهای گذشته است اگرچه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد. چه شرط اصلی آنست که مردم بحقیقت آنها معتقد باشند، و ایرانیان همواره معتقد بوده اند که پادشاهان عظیم الشان مانند جمشید و فریدون و کیتباد و کیخسرو داشته و مردمان نامی مانند کاوه و قارن و کیو و گودرز و رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که جان و مال و عرض و ناموس اجدادشان را در مقابل دشمنان مشترك مانند ضحاک و افراسیاب و غیره محافظت نموده اند، و بمبارة اخری هر جماعتی که کاوه و رستم و کیو و بیژن و ابرج و منوچهر و کیخسرو و کیتباد و امثال آنان را از خود میدانستند ایرانی محسوب بودند و این جهت جامعه رشته اتصال و مایه اتحاد قومیت و ملیت ایشان بوده است.

پس درین مورد خاص غمگین نباید بود که روایات باستانی ما با افسانه

بیشتر از دیگر است نایب‌تاریخ، بلکه باید نظر کرد که اولاً آن روایات بجهت کیفیت و تأثیرش در نفوس مردم چه بوده است، ثانیاً راوی آن روایات چگونه آنها را نقل کرده، و آیا توانسته است بقسمی حکایت کند که در اذهان و نفوس جایگیر شود تا خاصیتی را که برای آنها مذکور داشتیم ببخشد، و چون باین مقام برآئیم می بینیم که الحق داستانهای شاهنامه و بیان فردوسی آن صفات لازمه را بدرجه کمال دارا میباشد. نگاه کن و بین روایات شاهنامه پادشاهان و بزرگان ایران را چگونه معرفی می کند. مثلاً آیا ممکنست کسی داستان ایرج پسر فریدون را بخواند و مهر و محبت این جوان را که مظهر کامل ایرانی و اصل و بیخ ایرانیّت شناخته میشود (۱) در دل جای ندهد و نسبت باو و هواخواهانش دوستدار و از دشمنانش بیزار نگردد؟ و کدام سنگدل است که سرگذشت سیاوش و کیخسرو بشنود و رفتار کیخسرو را مخصوصاً پس از فراغت از خونخواهی پدر ببیند و از راه تنبّه و از روی محبت اشک نریزد و از اینکه این مملکت چنین بزرگان پرورده و چنان پادشاهان روی کار آورده سربلند نشود؟ آیا قومی که خود را بازماندگان اشخاصی مانند کیقباد و کیخسرو و اردشیر و انوشروان و گودرز و رستم و جاماسب و بزرجمهر بدانند سرفرازی و عزت نفس نخواهند داشت، و آیا ممکنست گذشته خود را فراموش کنند و تن بذلت و خواری دهند و اگر حوادث روزگار آنها را دوچار نکبت و مذلت کرد آسوده بنشینند و برای

۱ - زیرا که پادشاهان پیشین اختصاص بایران نداشتند و نماینده کل نوع بشر بودند و تاریخ ایشان در واقع حکایت سیر انسان بسوی تمدن و کشمکش با وحشیگری و بربریت است.

نجات خود از زندگی تنگین همواره کوشش نمایند؛ بعقیده من اگر ملت ایران با وجود آن همه بلیات و مصائب که با و وارد آمده در کشاکش دهر تاب مقاومت آورده است سببش داشتن چنان سوابق تاریخی و اعتقاد بحقیقت وجود و احوال آن مردمان نامی بوده؛ یا لا اقل این فقره یکی از اسباب و عوامل قوی این امر بوده است. اینست معنی آن کلام که گفتیم فردوسی زنده و پیاینده کننده آثار گذشته ایرانیان؛ و شاهنامه قباله و سند نجات ایشان است؛ و در این جمله قطع نظر از آنست که این قصه‌ها چه اندازه واقعیت داشته و اصل و حقیقت آنها چه بوده و یقین است که بکلی بی‌مأخذ و مجعول صرف نیست و این خود مبحثی طولانیست و از موضوع گفتگوی امروز ما خارج است.

يك منت دیگر فردوسی بر ما احیا و ابقای زبان فارسی است. درین باب حاجت بدنیال کردن مطلب ندارم زیرا کسی را ندیده‌ام که انکار و تردید کند، همین قدر باقتضای موقع تذکر میدهم که سخن موزون و خوش آهنگ که در نزد همه ملل مرغوب و مطلوبست در طبع ایرانی تأثیر خاص دارد. اکثر ایرانیها قوه موزون کردن سخن دارند و کمتر ایرانی دیده میشود که در موقع مناسب (و گاهی هم بی‌مناسبت) کلام خود را بسجع و قافیه مزین نکند چنانکه کوئی در نظر ایرانی سخن غیر موزون و غیر مسجع قابل اعتنا نبوده و برفع حوائج مادی اختصاص داشته‌است (احتیاج بسجع و وزن و قافیه در سخنان کودکان و عوام ایرانی بخوبی مشهود است). بهمین علت یادگارهای نثر معتبر در زبان فارسی معدود است؛ و آنها هم

که خواسته‌اند نشر خود را مرغوب نمایند تا چار آن را مستجع و مزین صنایع بدیعی ساخته‌اند. حاصل اینکه زبان فارسی را شعر محفوظ داشته‌است الا اینکه این نتیجه از هر شعری هم حاصل نمیتوانست شد، باین معنی شعری که حافظ زبان است نه تنها باید جامع محسنات شعری باشد بلکه لازم است از فهم عامه مردم دور نبوده و حکایت از اموری کند که برای آنها دلپذیر باشد و پیش از شیخ سعدی و خواجه حافظ کمتر کسی از شعرای ما باندازه فردوسی جامع این شرایط بوده است و وفور اشعار شاهنامه هم البته در حصول این نتیجه مداخلت تام داشته است.

مزایای شاهنامه و موجبات محبوبیت فردوسی منحصر بآنچه گفتم نیست. اوقاتی که بخواندن شاهنامه بگذرانی هدر نمی‌رود و حقیقه جزو عمر است، گذشته از اینکه وطن خواهی و شاه پرستی و ایران دوستی نتایج ضروری است که برای هر کس از خواندن شاهنامه حاصل میگردد بهترین تمثیلات و سالمترین تفریحات است. کلامش مثل آهن محکم است و مانند آب روان است و همچون روی زیبا که بآب و رنگ و خال و خط حاجت ندارد در نهایت سادگی و بی پیرایگی است. اگر بخواهی از سخن فردوسی برای صنایع لفظی شاهد و مثال بیاوری از پنجاه و پنج هزار بیت مسلم که در دست داریم پنجاه بیت نمی‌بایی، شعر سست و رکیک ندارد (۱).

۱ - در یکی از مواردی که فردوسی از خود و شاهنامه و زحمات خویش سخن میگوید این شعر دیده میشود:

« اگر باز جویند ازو بیت بد همانا که باشد کم از پنجمد »
اینجانب این شعر را از فردوسی نیدانم و گمان میکنم یکی از ارادت کیشان او

از اول شاهنامه تا آخر سخن یکدست و یکنواخت است، نقل و قایع و مطالب و شرح و وصفها را در نهایت ایجاز و اختصاراً ما صریح و روشن میکند. طول کلام و تکرار در شاهنامه بسیار است اما گناهِش بگردن فردوسی نیست. او مقید بوده است از کتابی که نظم آن را بهمهده گرفته بود آنچه هست نقل کند و چیزی فروگذار نشود. کوئی این عمل و تثبیت این داستانها را وظیفه و تکلیف وجدانی خود میدانسته و بر عایت این قید تا يك اندازه ابراز هنر شاعری خود را فدای ادای تکلیف کرده است. یعنی چون داستان دراز بوده و چنانکه مکرراً اظهار میدارد میترسیده است که عمرش بانجام آن وفا نکند غالباً بموزون ساختن کلام اکتفا نموده و کمتر باعمال قوه تخیل شاعرانه خویش میپرداخته است و از اینکه چیزی بر نسخه اصل بیفزاید یا از آن بکاهد خود داری میکرده است، و در حقیقت

بیه از صفحه ۱۴

آنها گفته و بعدها داخل اشعار فردوسی شده است. زیرا صکه فردوسی اگر معتقد بود که تقریباً یا صد بیت بد در شاهنامه هست یقیناً راضی نمیشد آنها را محفوظ بدارد و مانعی نداشت که حذف کند، و انصاف اینست که بیت بد هیچ ندارد و اگر معدودی اشعار سمت در آن دیده میشود از کجا که از خود فردوسی باشد. چه شکی نیست که در شاهنامه دخل و تصرف بسیار شده است، و از شاهکارهای فردوسی داخل کردن هزار بیت از دقیقی است که چنانکه خود اشاره میکند برای آن بوده است که بتوانند بواسطه مقایسه کلام او با اشعار دقیقی پی باستانی او ببرند و الحق ازین مقایسه نتیجه ای صکه فردوسی در نظر داشته کاملاً گرفته میشود، و شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه هم بیجهت بخود زحمت داده و در مقام دفاع از دقیقی برآمده است و باز باید متوجه بکارم اخلاق فردوسی بود که با وجود عیب جوئی از داستان سرایی دقیقی فضل تقدم را برای او اقرار کرده و نیز تصدیق نموده است که در مدیحه سرایی استاد بوده است.

ازین جهت باید دلتنگ بود، زیرا هر چند تمام اشعار و قطعات شاهنامه در غایت متانت و زیبایی است، هر وقت فردوسی از گنجینه طبع و ذخیره خاطر خود بواسطه تأثیرات خاص چیزی ابراز مینماید، مانند مقدمه هائی که برای بعضی داستانها سروده و تذکراتی که از مرگ پادشاهان و بزرگان پیدا میکند، همه گوهرهای تابناک است که چشم دل را خیره میسازد، و جای افسوس است که این کار را بیش ازینها نکرده است. در هر صورت پیداست که باین داستانها علاقه مخصوص داشته، و این وظیفه را از روی عشق ادا میکرده است، و سبب عمده دلنشینی کلامش همین است که: سخن کر جان برون آید نشیند لاجرم بر دل.

اگر بنای خرده گیری بر شاهنامه باشد البته نکته های چند هم بر فردوسی میتوان گرفت و از آنجا که بشر بوده باید قبول کرد که اثرش بی عیب و نقص نتواند بود. اما حق اینست که بواسطه عوارض بسیار که در ظرف قرون متوالیه بر شاهنامه وارد آمده نمیتوان دانست که چه اندازه از معایب و نقایص را فردوسی شخصاً عهده دار است. مثلاً بعضی از اشعارش مفهوم نیست، و چند بیتی دیده میشود که قافیه ندارد، ولیکن یقیناً این جمله از غلط کتابتی است. ابیات و مصراعهای چند هست که عیناً یا با جزئی تفاوت در موارد دیده تکرار شده است، اما آیا این بحث بر فردوسی است یا بر کسانی که بعد از او در شاهنامه دست برده اند؟ گذشته از افسانه بودن غالب روایات، اغلاط تاریخی صریح در شاهنامه هست، اما آنها هم مربوط باصل کتابی است که فردوسی آنرا منظوم نموده است. همچنین اگر پیرسند دستان زال

چگونه آدمی بوده است که هنوچهر و نوذر و زاب و کقباد و کیکاوس و کینسر و ولهر اسپ و گشتاسپ و پسر خود رستم همه را بخاک سپرده و آخر هم معلوم نشد کی مرده است، و نیز اگر بگویند شهر ناز و آرنواز دختران جمشید چگونه عهد پدر خود و دوره پادشاهی و هزار ساله ضحاک را بسر بردند و باز از فریدون دلستانی کردند، این ایرادها البته بر فردوسی وارد نیست و راجع بکتاب اصلی است. خرده واقعی که بتوان بر فردوسی گرفت بعضی غفلتهای جزئی است، مثل اینکه در ضمن حکایات بعضی جاها کوئی فراموش کرده است که داستانهای که نقل میکند راجع بماقبل اسلام و پیش از نزول قرآن است، و اسکندر را مسیحی میداند، و پیش از حضرت عیسی از اسقف و سکوبا گفتگو بمیان می آورد، و در زمان گشتاسپ کیانی حکایت از قیصر روم میکند (اگر چه این قسمتها را هم میتوان بر عهده کتاب اصلی قرار داد). بالاخره کله حقیقی که خود اینجانب از فردوسی دارم همانست که چرا این اندازه عقید بمتابعت کتاب اصلی شده است. بعضی از قضایا را که چندان اهمیت و مزه ندارد میتواند ترک کند، بسیاری از وقایع را هم اگر مختصرتر نقل میکرد ضرری بجائی وارد نمی آمد و مکررات کمتر میشد، و اگر چنین کرده بود شاهنامه از جهات شعری و صنعتی کاملاً آراسته و پیراسته بود. ولیکن نباید فراموش کنیم که ما تنها بقضا میرویم و کلاه بلکه کفش خود را قاضی میکنیم، و فردوسی حضور ندارد که از خود دفاع کند.

از خصایص فردوسی یا کی زبان و عفت لسان اوست. در تمام شاهنامه

يك لفظ يا يك عبارت مستهجن دیده نمیشود، و پیداست که فردوسی برخلاف غالب شعرای ما از آلوده کردن دهان خود بهزلیات و قبايح احتراز داشته است، و هر جا که بمقتضای داستان سرائی مطلب شرم آمیزی میباشد نقل کند بهترین و لطیفترین عبارات را برای آن یافته است. چنانکه در داستان ضحاک آنجا که میخواهد بگوید پسری که بکشتن پدر راضی شود حرامزاده است این قسم میسراید:

بخون پدر گشت همداستان ز دانا شنیدستم این داستان
که فرزند بدگر بود تره شیر بخون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانی سخن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است
در داستان عشق بازی زال بارودابه آنجا که عاشق و معشوق بدیدار یکدیگر رسیده اند میفرماید:

همی بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کوگور را نشکرید
عفت طلبی فردوسی باندازه ایست که در قضایائی هم که باقتضای طبیعت بشری بی اختیار واقع میشود رضا نمیدهد که پهلوانان او مغلوب نفس شده و از حدود مشروع تجاوز کرده باشند. چنانکه در قضیهٔ تهمینه که در دل شب در حالی که رستم خوابست بیالین او میرود و وجود خویش را تسلیم او میکند، با آنکه رستم مسافر بوده و يك شب بیشتر آنجا اقامت نداشته، واجب میدانند که موبدی حاضر شود و از پدر تهمینه اجازهٔ مزاجت او را با رستم بگیرد او در نتیجه همان شبانه

بدان پهلوان داد او دخت خویش بدان سان که بوده است آئین و کیش

چو بسپرد دختر بدان پهلوان همه شاد گشتند پیر و جوان
بشادی همه جان بر افشاندند بران پهلوان آفرین خواندند
که این ماه نو بر تو فرخنده باد سر بد سگالان تو کننده باد
چو انباز او گشت با او براز بیود آن شب تیره تا دیر باز

و همان شب نطفهٔ سهراب منعقد شد، و مقصود ازین پیرایه ها اینست
که قضیه با موافقت پدر دختر و با اطلاع عامه و موافق دین و آئین واقع
شده باشد تا دامن پاک رستم پهلوان ملی ایران بفسق آلوده نبوده و سهراب
که یکی از اشخاص محبوب شاهنامه است از مادر ناپاک بوجود نیامده باشد.

کلیهٔ فردوسی مردی است بغایت اخلاقی، با نظر بلند و قلب رقیق
و حس لطیف و فوق سلیم و طبع حکیم، همواره از قضایا تنبه حاصل
میکند و خواننده را متوجه میسازد که کار بد نتیجه بد میدهد و راه کج
انسان را بمقصد نمیرساند:

مکن بد که بینی بفرجام بد ز بد گردد اندر جهان نام بد

.....

نگیرد ترا دست جز نیکوی گر از مرد دانا سخن بشنوی

.....

هران کس که اندیشهٔ بد کند بفرجام بد با تن خود کند

.....

اگر نیک باشی بمآندت نام بتخت کئی بر بوی شاد کام

وگر بد کنی جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغموی

.....

تجهان را نباید سپردن بید که بر بد کنش بی گمان بد دهد

پند و اندرزهایی که در هر مورد چه از جانب خود چه از قول دیگران راجع بخدا ترسی و دادجوئی و عدالت گستری بسلاطین و بزرگان میدهد در کتابی مثل شاهنامه که اساساً سخن را روی با پادشاهان است امری طبیعی است و فراوان بودن این قبیل اشعار هم مایه تعجب نیست :

چه گفت آن سخنگوی باترس و هوش چو خسرو شدی بندگی را بکوش
بیزدان هر آن کس که شد ناسپاس بدلت اندر آید ز هر سو هر اس

.

اگر داد دادن بود کار تو بیفزاید ای شاه مقدار تو

.

چو خسرو به بیداد کرد درخت بگردد ازو پادشاهی و بخت
نگر تا نیاری به بیداد دست نگردانی ایوان آباد پست

.

چنین گفت نوشیروان قباد که چون شاه را سر بیبچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم نامه عزل شاهان بود چو درد دل بیگناهان بود

هیچ کس باندازه فردوسی معتقد بعقل و دانش نبوده و تشویق بکسب علم و هنر ننموده است. آغاز سخنش باین مصراع است : « بنام خداوند جان و خرد. » بلافاصله بعد از فراغت از توحید بستایش عقل میپردازد و میگوید :

خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود ..
کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش ...
توانا بود هر که دانا بود بدانش دل پیر برنا بود ...
برنج اندر آری تنم را رواست که خود رنج بردن بدانش سزااست.
و جای دیگر فرماید:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی بیابی ز هر دانشی رامشی
ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ همه دانش و داد دادن بسیج
دگر با خردمند مردم نشین که نادان نباشد بر آئین و دین
که دانا ترا دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود.
و نیز فرماید:

هنرمند با مردم بی هنر بفرجام هم خاک دارد بسر
ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان بکیست ؟
و ازین قبیل چند صد بلکه چند هزار بیت است ، و از هر گونه حقایق
و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق هر چه بخواهی در شاهنامه
فراوان است از مذمت دروغ ، و محسنات راستی ، و لزوم حفظ قول و
وفای عهد و مشاوره با دانایان و بردباری و حزم و احتیاط و متانت ، و
قبیح خشم و رشک و حسد و حرص و طمع و شتابزدگی و عجله و سبکسری ،
و فضیلت قناعت و خرسندی و بذل و بخشش و دستگیری فقرا ، و ترغیب
بکسب نام نیک و آبرومندی و عفو و اغماض و سپاسداری و رعایت حق
نعمت ، و احتراز از تنگ و عیب و جنگ و جدال و خونریزی غیر لازم

و افراط و تفریط، و لزوم میانه روی و اعتدال و رحمت آوردن بر اسیر و بنده و عاجز، و عیب غرور و خودخواهی، و دستور های عملی بسیار، که اگر بخواهم برای هر يك از آنها شاهد و مثال بیاورم از وعده اختصار در کلام که داده ام تخلف خواهم نمود، اگر چه مطلب بلند است و هر قدر سعی میکنم که سخن کوتاه شود میسر نمیگردد. خلاصه طبع حکیمانه فردوسی چنان پرمایه و حساس بوده که در هر مورد بی اختیار تراوش میکند. چون میخواهد از کسی مدح و وصف کند میگوید:

جهان را چو باران بیابستگی روان را چو دانش بشایستگی.

وقتی که میخواهد کسی را دعا کند اگر مرد است میگوید:

که بیدار دل پهلوان شاد باد روانش پرستنده داد باد،

و اگر زن است میفرماید:

سبه نرگسنت پر از شرم باد رخانت همیشه پر آزر باد.

هر وقت بلیه و مصیبتی عارض میشود و مخصوصاً هر جا که مرگ کسی فرا میرسد تخلف نمی کند از اینکه بی وفائی روزگار وفائی بودن انسان را متذکر شود و عبرت گیرد. فی الحقیقه اینهمه که نسبت بر بایعات حکیم عمر خیّام نعتق میورزیم (و حق داریم) اگر درست بنگری بینی که مایه سخن همه از فردوسی است. زیرا که چون رباعیات خیّام را خلاصه کنیم و اصل مغز و معنی کلام او را در آوریم جز این نیست که بر کوتاهی عمر افسوس میخورد و اظهار حیرانی می کند که برای چه آمدیم و کجا میرویم و بعد از این حیات چه خواهیم شد. پس گوش بده بین فردوسی درین باب چه میگوید:

جهانا مپرور چو خواهی درود چومی بدروی پرور بدن چسود ؟

.....

فلک را ندانم چه دارد گمان
کسی را اگر سالها پرورد
چو ایمن کند مرد را یک زمان
ز تخت اندر آرد نشاند بخاک
بمهرش مدار ای برادر امید
و نیز فرماید :

جهان را نمایش چو کردار نیست
و جای دیگر میسراید :

جهان کشتزار بست بارنگ و بوی :
چنان چون در و در است همواره کشت
بجائیم همواره تازان براه
چنان کاروانی گرین شهر بر
یکی پیش و دیگر زیس مانده باز
بیا تا نداریم دل را برنج
و نیز میفرماید :

زمین گر گشاده کند راز خویش ،
کنارش پر از تاجداران بود
نماید سرانجام و آغاز خویش ،
برش پر ز خون سواران بود
پر از ماهرخ جیب پیراهنش .
پر از مرد دانه بود دامنش

بباید که بزبان چو خواندنت پیش روان تو شرم آرد از کار خویش.
و جای دیگر فرماید:

شکاریم یکسر همه پیش مرگ سرزیر تاج و سرزیر ترک
چو آیدش هنگام بیرون کنند وزان پس ندانیم تا چون کنند.
خلاصه قوه تنبه فردوسی از همین شعر او مستفاد میشود که میفرماید:
جهان سر بسر حکمت و عبرتست چرا بهره ما همه غفلتست؟

اگر از خیم عشقبازی با شراب را دوست داری فردوسی را هم بشنو:
اگر زنگ دارد ز تلخی سخن برد زنگ او را شراب کهن
چو پیری در آید ز نا که بمرد جوانش کند باده سالخورد
بیاده درون گوهر آید پدید که فرزانه گوهر بود با پلید
کرا گوژ شد پشت و بالاش پست بکیوان برد سر چو شد نیم مست
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر چو روبه خورد گردد او شیرگیر.

درافوآه است که فردوسی شاعر وزمی است. البته هیچ کس وصف
و حکایت جنگ و پهلوانی و شجاعت را بخوبی فردوسی نکرده است، موضوع
سخن هم با این امر مناسبت داشته است، و معروفیت او ازین حیث مرا
بی نیاز میکند که درین باب وارد شوم و شاهد و مثال بیاورم، اما کیست که
حکایت بزم و معاشقه و مغالزه را بهتر از آنکه فردوسی مثلاً در داستان زال
ورودابه کرده است نموده باشد؟ آیا وصف جمال ازین بهتر میشود که
میفرماید:

همی می چکد گوئی از روی او عبیر است یکسر مگر موی او

ز سر تا پپایش گل است و سمن
بت آرای چون او نبیند بچین
بسر و سهی بر سهیل بمن
بر او ماه و پروین کنند آفرین .

یا میفرماید :

پس یرده او یکی دختر است
ز سر تا پپایش بگردار عاج
که رویش ز خورشید روشنتر است
برخ چون بهار و بیالا چو ساج
دو چشمش بسان دو نرگس بیباغ
مژه تیرگی برده از پر زاغ
اگر ماه جوئی همه روی اوست
و گرمشک بوئی همه روی اوست
سر زلف و جعدش چو مشکین زره
فکنده است کوئی . گره بر گره
بهشتی است سر تا سر آراسته
پر آرایش و رامش و خواسته .

یا میفرماید :

سه خورشید رخ را چو باغ بهشت
ابا تاج و با گنج و نادیده رنج
که دهقان صنوبر چو ایشان نکشت
مگر زلفشان دیده رنج شکنج .

درد عشق و اشتیاق را چنین بیان میکنند :

من از دخت مهرباب گریان شدم
ستاره شب تیره یار من است
چو بر آتش تیز بریان شدم
برنجی رسیدستم از خویشتن
اگر نمونه از وصف مناظر طبیعی چنانکه فردوسی کرده میخواهی اینست
که مازندران شهر ما یاد باد
که در بوستانش همیشه گل است
چو بر آتش تیز بریان شدم
من آنم که دریا کنار من است
که بر من بگرید همه انجمن
نه سرد و نه گرم و همیشه بهار
همیشه بر و بومش آباد باد
بکوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین پر نگار